

پولی در قانون جدید موقعیت مهمتری را حائز شده و متناسبتر از قانون قدیم است - در حد اقل واکثر کیفر توسعه داده شده و اختیارات دادرسی جزائی در این موضوع بیشتر شده و یکی از اصلاحات مهم حذف شمارش موادی است که امکان تعلیق مجازات را بدادرس میداد و بالاخره يك سلسله مقررات مهم دیگر که هر يك از آنها موضوع مقاله بوده و در شماره های بعد مرتباً بنظر خوانندگان خواهد رسید.

دکتر محمد شاهکار

از یکدیگر تشخیص بزهکار عادی در نظر گرفته یکی از ابتکارات مهم قانون جدید است و برای فردای مجازات قانون آزادی مشروط در نظر گرفته و بدین وسیله بزندانی که حسن اخلاق او دیده شده و امید اصلاح از او مشاهده میشود کلید زندان بدست خود او سپرده میشود و باین کیفیت بهتر از راه سختگیری و کیفر شدید از لغزش دوم متهم جلوگیری میشود - اقدامات تأمینی یکی دیگر از مقررات مهم قانون جدید است و مانع است که زندانی بگرتبه بمیدان آزاد و اختیار رها شده و قبل از آزمایش کافی و اطمینان از او به حال خود واگذار شود. جرائم

کیفر

Sanction

ماهیت کیفر

از آنجا دارای کیفر مخصوصی است ولی این کیفر از طرف قدرت عمومی که حکومت است تصدیق نشده است. این خود بدیهی است که برای تمام قوانین اعم از وضعیه و طبیعییه کیفری مقرر است؛ ولی سخن در اینجا است که در قوانین موضوعه کیفر در سایه قدرتی است که از طرف حکومت سیاسی اعلام میگردد؛ باین معنی که هر گاه بطیب نفس و اختیار متابعت از قوانین نکردند بواسطه اعمال قدرت مردم را به اطاعت از قوانین مجبور مینماید پس حکومت سیاسی که در مقام وضع قوانین است؛ نه فقط بجعل و قرار داد يك سلسله فرائض و واجباتی قناعت مینماید؛ بلکه يك واجباتی را اعلام میدارد که در اثر کیفر دارای جنبه الزام است. فلسفه اش این است که قوانین برای حفظ نظام و آرامش هیئت اجتماعی وضع گردیده است و بر روی این اصل اطاعت از آنها يك واجب اجتماعی است که تمام افراد يك جامعه

قانون دارای کیفری است که در سایه قوه عمومی مجری می گردد؛ و بر روی همین خصیصه با قواعد خانوادگی و آداب ملی دارای اختلاف است؛ برای آنکه عموماً آداب و رسوم خانواده ها اگر چه دارای اوامر و نواهی میباشد؛ ولی مخالفت از آنها کیفر وضعی ندارد و بر روی همین کیفر است که قانون وضعی با قانون الهی نیز اختلاف پیدا مینماید؛ برای آنکه قوانین الهی کیفر آنها در سایه قدرت حکومت شرعی تأمین خواهد شد؛ و این قسمت در صورتی محرز است که حکومت عمومی بشر آن قدرت شرعی را در يك امتی برسمیت بشناسد و بر روی همین کیفر است که قوانین موضوعه با اوامر بیکه در بین طبقات بشر در جریان است نیز اختلاف دارد؛ مانند اوامر بیکه پدر نسبت بفرزند صادر مینماید؛ این اوامر اگر چه تخلف

جاری است در صورتی که قدرت عمومی که حکومت سیاسی است در تنفیذ و اجرای آنها نظری نخواهد داشت مانند قوانین بین الدول که برای حفظ علاقه هائی که بین ملل روی زمین است وضع شده است ولی متأسفانه هنوز يك قدرت عمومی و حکومت سیاسی که بتمام و ملت های گوناگون حکومت نماید وجود ندارد تا پشتیبان اجرای آنها گردد؛ چرا که وجود يك چنین قدرت عمومی اساساً با استقلال دول روی زمین مخالف و بدین جهت همان قوانین بین الدولی هم در عداد قوانین ناقص شمرده میگردد. چرا؛ برای آنکه ما در پیش اشاره کردیم که نفوذ قانون بایستی در سایه قوه جبریه و قدرت عمومی باشد مثل اینکه سلطنت حکومت سیاسی در تنفیذ قانون شرط اعتبار و جزء لاینجزای قانون است

در اینجا يك ایراد و اعتراضی بر این بیانی که در اطراف قانون نمودیم وارد است که قدرت قانون و پشتیبان اجرای قانون حکومت سیاسی نیست چه قدرت عمومی يك امری است عرضی و در عداد امور جوهریه و اصول قرار نگرفته تا بتواند باعث حفظ و یا اجرای قانون باشد بلکه تنها چیزیکه میتواند پشتیبان قانون باشد همان عقیده و ایمانی است که بنوع بشر سیادت مینماید؛ پس در حقیقت قوه قانون و پشتیبان آن همان اعته دی است که در اکثریت مردم در خصوص لزوم قانون حکومت می نماید.

بعلاوه دول مستقله که در سطح زمین زندگانی مینمایند با اختلاف نظریکه در مسائل سیاسی دارند در عین حال قوانین بین الدول را تا درجه محترم شمرده و بقانونیت آنها اعتراف دارند برای اینکه همینکه میسریم که بمدلول آن قوانین همه روزه عمل مینمایند. چرا؟ برای آنکه دول مستقله که سعادت خود و ملل خود را در اجرای این قوانین تشخیص داده اند و با مسلمیت آنکه قوانین نامبرده از يك قدرت عمومی و حکومت سیاسی صادر نشده است بموقع اجرا میگذارند.

مستقیماً متوجه میگردد؛ بنابراین چنانچه افراد يك ملتی با کمال رغبت اطاعت از قوانین نکردند بر حکومت سیاسی لازم است که آن هارا بقدرت سیاسی خود باطاعت از قوانین سوق دهد.

این است که وقتی برای يك قانونی از طرف واضع و مقنن کیفری مقرر نشده باشد بآن قانون معنای حقیقی قانون اطلاق نمیگردد؛ بلکه آن قانون بدون کیفر در حکم پند و اندرز Coneil و بادعوت invitation و امثال این هائی باشد ولی این نکته را نیز بایستی بدانیم که در بعضی از موارد واضع قانون برای يك قانونی از روی سهو یا بواسطه سهل انگاری و اهمال کیفری معین نمینماید؛ این قبیل از قوانین در عرف علماء قانون بقوانین ناقصه Lois imparfait معروف است.

مثلاً قانون صریحاً میگوید: هر کس مشاهده نماید که جنایتی که محل بامنیت است و یا باعث تلف انسانی است و یا موجب ضرری بيك فردی از افراد بشر است در شرف وقوع میباشد بایستی فوراً بمقامات مربوطه اطلاع دهد تا وسائل جلوگیری از فساد را فراهم نمایند. و نیز قانون میگوید چنانچه يك نفر جانی را بالباس جنایت دیدند لازم است فوراً او را جلب و بیاسبان تسلیم نمایند تا جلوگیری از جنایت و فساد گردد. ولی در قانون کیفری برای مخالفت از این دستور قانونی پیش بینی نشده است.

پس این قبیل از قوانین را علماء حقوق قانون ناقص می نامند و بدینجهت قانون نام قانونی است که تخلف از آن موجب دیدن کیفر باشد. این را نگفته نگذاریم که بعضی از علماء قوانین ناقصه را قوانین طبیعی نیز خوانده اند چرا که برای آنها مانند قوانین طبیعی قبلا کیفری پیش بینی نشده است.

گاهی از اوقات باره از قوانین با کمال اعتبار و نهایت قوت بمفاد آنها رفتار شده و بخوبی در کشور

بعبارتی ساده‌تر همانطوریکه بین تمام دول یک قواعد عمومی که مورد اتفاق و قبول باشد دیده نمی‌شود؛ بلکه همان قواعدیکه پایه‌اش بر روی عادات استوار است در پیشگاه بعضی از دول مورد قبول شده و بمدلول آنها رفتار می‌گردد. پس مثل آنها مثل قوانین عرفی است که پایه‌ای جز عادت نداشته و پیدایش آنها در نتیجه عادات است در عین حال مورد قبول تمام افراد مردم واقع شده و عموماً با نظر احترام بآنها نگریده در صورتی که از يك مقام صلاحیتداری صادر نشده است. و عجب تر آنکه وقتی مخالفت با همان قواعد نامبرده می‌گردد محاکم و دادگاههای صلاحیتدار متخلف از قانون مذکور را در ردیف کسانی محسوب میدارد که از قانون صادره از حکومت سیاسی تخلف ورزیده است.

ولی ناگفته نگذاریم که آن قضاوت و واریسی دادگاه‌ها عنوان دلیل بر این قرارداد که قاعده مزبوره در عداد قوانین است یعنی عنوان دادنامه دادگاه را مدرك قانونی قرارداد چرا؟ برای آنکه حق تشریح و وضع قانون غیر از فن قضاء و دادرسی است. بلی تنها تأثیریکه برای قضاء و دادرسی میتوانیم قائل بشویم این است که این دادرسی قانون سابق را تقریر و تنفیذ مینماید؛ پس عادات برای نوع بشر در حکم قانون و همانطوریکه بشر در مقابل قوانین ملزم است در قبال عادات هم يك نوع الزامی بر عایت آنها خواهد داشت. صرف نظر از آنچه گفتیم قوانین اگر چه از مقام قدرت عمومی و حکومت سیاسی صادر و می‌بینیم که هم از طرف همان حکومت جداً تنفیذ می‌گردد و این خود یکی از بزرگ ترین مظاهر قانون است ولی این مظهر برای قانون بین الدول غیر کافی و بی اثر است. و چون آداب و رسوم نیز همین طور است یعنی از يك مقام ارجمند و قدرت عمومی صادر نشده است. بدین جهة عدّه از علماء حقوق معتقدند که قوانین بین الدول در ردیف قواعد آداب و رسوم است برای آنکه مشاهده

مینمائیم که دولت های وقت بهر درجه هم که مقتدر باشند رعایت اجرای قوانین نامبرده را نموده و بمدلول آنها رفتار و از مخالفت آنها خودداری مینمایند. ولی این عقیده مبنائی ندارد چه ما وقتی قوانین بین الدول را مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم که در همان قواعد بین الدول نیز قواعدی یافت می‌گردد که دولت های روی زمین بآنها اهمیت نداده و با اجرای آنها ملزم نخواهند بود بلکه بآن دسته از قواعد با يك نظری دیگر مینگرند یعنی آنها را در عداد آداب و رسوم محسوب داشته و مانند تشریفات دولتی می‌بندارند که همه وقت اجرای آنها لازم است.

و بعبارة ساده تر در عرف و اصطلاح دولت های امروزی قانون بمجموع اصولی گویند که یکدسته روابط و علاقه هائی را منظم نماید، این است که وقتی بایک مشکلاتی مواجه گردیدند فوراً در اثر مراجعه بدو چیز آن قضیه پیچیده صعب و مشکل را حل مینمایند؛ آن دو اصل کدام است. یکی رجوع بچگونگی عمل و رفتار در نظائر آن قضیه؛ یعنی وقتی مشکلی سیاسی برای یکی از دول پیش آمد دقیق می‌شد که در نظائر و امثال آن چه کرده اند همانطور رفتار مینمودند. و دیگر مراجعه بافکار نویسندگان و استفاده از فکر و نظر آنها. بلی همان طوریکه دادرسی در دادگاه هنگام داوری و یا دادرسی غالباً قوانین موضوعه بداد نامه های سابق مطابقه کرده و یا برای عقیده علماء، قانون مراجعه و نظر آنها را مدرك دادرسی خود قرار میدهد؛ همینطور دول روی زمین هم در مسائل مشکله سیاسی بین المللی پایه داوری را بر روی دادرسیهای سابقه و عقاید نویسندگان قرار میدهند.

ناگفته نگذاریم که در تمام ملل روی زمین دیده میشود که عدّه از قوانین با کمال سرعت و انتظام در جریان است ولی این حسن جریان قانون ابداً مربوط به حکومت سیاسی و با قدرت عمومی نبوده بلکه يك سلسله

نظاماتی آن قوانین را بموقع اجرا گذارده و به‌رأی و فکر عموم تحمیل مینماید.

ولی با آنکه توجیهی تصدیق مینمائید که مهمترین علل اجرای قوانین بلکه تنه‌باعث حسن جریان قوانین همان است که بشر را از تخلف از قوانین بیم‌ناک مینماید و آن جزء متمم قوانین یعنی کیفر است. قوانین اعم از قوانین بین‌الدولی و غیره‌ها وقتی که مخالفت آنها بضرر یک دولت و یا ملت و یا فردی از افراد یک هیئت واقع گردید بدیهی است که بنام حفظ و اجرای قانون متخلف از قانون را بدادگاه کیفر تسلیم مینمایند و بالاخره قانون در موقعی قانون است که تخلف از آن کیفر مخصوصی داشته باشد. در قوانین شرعی هم مینگیریم که بعضی از آنها دارای کیفر مخصوصی نیست در صورتیکه یک قدرت عمومی طرف دار آن نبوده و اتکاء بقدرتی هم ندارد و در عین حال با کمال نظم در جریان است؛ چرا؟ برای آنکه تخلف از شرع در نظر عموم خود کیفر مخصوصی داشته و بدین جهت تخلف از قانون بدون کیفر بشر را در عداد متخلف از شرع قرار داده و از آن لحاظ موجب کیفر می‌باشد.

بر روی مطالبی که نگاشتیم قوانین بین‌الدولی را میتوانیم یکی از شعب قانون تشخیص داده و برخلاف اصول مسلمی که در وضع قوانین ملحوظ است نام قانون بآب گذارده و در ردیف قوانین مسامه عالم قرار دهیم.

و ما هیچ‌شکی نداریم که در عرف علماء قانون قوانین بین‌الدول را بتمام معنی کلمه قانون دانسته‌اند. این است که دولت‌های متمدنی که در مجامع بین‌الدولی داخل شده‌اند یک مطالبات مخصوصی برای قطع و فصل مناقشاتی که بین آنها واقع میگردد مقرر داشته تا بر روی همان قوانین بگفتگوها و مشاجرات سیاسی خاتمه دهند؛ بعلاوه دول امروزه برای حفظ روابط حسنه و

اجرای قوانین یک رویه دیگری هم در نظر گرفته و تا آنجائی که ممکن است با اجرای آن میکوشند؛ آن رویه تشکیل هیئت‌هایی است بنام داوری؛ این گونه هیئت‌ها در تمام مقررات قدرت‌های عمومی و حکومت‌های سیاسی حق داوری داشته و عقیده آن هیئت مطاع و لازم-الاتباع است.

فلسفه قرارداد کیفر

قانون وقتی دارای قوت است که دارای کیفر باشد. مجرد وضع قانون و فقط انتشار مواد خشک تأدیبی پذیر قانون و بالاخره تنها تنظیم یک سلسله مقررات و تحدید حدود برای دسته جات گوناگون بشر کافی نیست؛ برای آنکه عناصر ماجراجو و مردمانی که طبعاً متعددی میباشند بوضع و اعلام بآن اهمیت نداده و با فقدان یک رادع مادی یعنی اکراه برای احترام قانون و مجازات در صورت مخالفت با قانون خود را بر عایت قانون مکلف ندانسته و با کمال جسارت بنوامیس مقدسه یک ملتی تعرض کرده و قهراً احترام قانون را مورد حمله خود قرار میدهند. بر روی این نظریه دانشمندان عالم که حفظ نظام هیئت اجتماعی را نقطه نظر و هدف مقصود خود قرار داده‌اند؛ برای آنکه قانون همیشه بر روی محور واقعی خود در حرکت و گردش باشد؛ کیفر را جزء قانون دانسته و حتمیت آن را واجب شمرده‌اند.

بدین جهت کیفر متخلف از قانون برای نشر و حراست عدل و داد بنام قدرت منظمه که آن راقوه قضائی مینامند مجری میگردد.

پس علت پیدایش کیفر همانا حفظ احترام و اطاعت از قانون است؛ این است که ما یک قانون تمامی را بدون کیفر مشاهده نکرده و در ماهیت یک قانون تمام اطاعت از روی اکراه مندرج است و بروز مخالفت از آن مستلزم کیفر خواهد بود. بدین جهت کفر در حکم

نکاهدار احترام و نگاهبان نفوذ و ضامن اجرای قانون است. که يك قدرت تمامی بایستی با قوت افراد متمرد مقاومت کرده و آنان را در اثر کیفر با احترام و اطاعت از قانون دعوت نماید.

این قدرت نیز وقتی برای بشر میسر است که يك هیئت منظمی بر رأس يك ملتی قرار گرفته که تنها هدف مقصودش این باشد که حقوق تمام افراد آن ملت مربوط بحق نفوذ قانون است. این خود بدیهی است که کیفر برای قانون در حکم لازم ذات می باشد و نیز بدیهی است که کیفر يك نوع اذیت و المی است که بتخلف کننده از قانون خواهد رسید و باز هم بدیهی است ترس از کیفر است که بشر را باطاعت از قانون تادرجه مجبور داشته است در عین حال اطاعت از قانون غالباً برای وحشت از کیفر نیست بلکه اطاعت از قانون يك علل دیگر بیم غیر از ترس از کیفر خواهد داشت صحیح است که عامل قوی در اجرای قانون ترس از کیفر است، ولی چنانچه اشاره کردیم علت های دیگر بیم در این خصوص مدخلیت دارد. بلی جامعه بشر برای حفظ نظام هیئت اجتماعی و نیل بمقام ارجمند تمدن بعضی بپرخی دیگر نیازمند میباشند پس تمام افراد بشر بكمك و معاونت یکدیگر محتاج خواهند بود چه مقام جامعه بشر و مقام تبادل منافع ممکن نیست مگر بوجود قانون، پس عموماً افراد يك ملت وجود قانون را برای حفظ و حمایت جان، دارائی، شرف، ناموس خود یکی از لوازم اولیه تشخیص داده و ضروری تمدن میدانند بعبارتی ساده تر قانون برای حفظ زندگانی سعادت مند و حسن جریان تولید ثروت، دوران ثروت، توزیع ثروت، مصرف ثروت نیکوترین وسیله خواهد بود. بنا بر این علت آنکه مردم قانون را محترم می شمارند نه فقط برای ترس از کیفر است بلکه برای این است که در زندگانی اجتماعی بالاترین پشتی بان آنان خواهد بود و همچنین وقتی مادر علت پیدایش حقوق بنکریم می بینیم که ریشه

و مید، حقوق آداب و رسوم است. بعبارت اخری حقوق از عادات و رسوم ریشه گرفته و مبنای حقوق بر روی عادات استوار است و این خود واضح است که عموماً مردم با آداب خانوادگی و عادات ملی خود علاقه مند و تا آنجائی که ممکن است در اجرای آنها میکوشند، چرا که عادات هر قومی مولود روحیه و اخلاق و محیط آن قوم است بنا بر این مادات آمیخته بروح آن قوم و ملت است پس هر ملتی با يك روح و عقیدتی و بایک ایمان و وحدتی در حفظ عادات خود جدیت مینماید و چنانچه قوانین يك ملت از عادات آن ملت ریشه گرفته باشد طبیعی است که عموماً با يك روح پراز نشاطی استقبال و در اجرای آنها جدیت مینمایند. بنا بر این همانطوریکه ملتی بعبادات خود احترام میگذارد و اجرای آنها را بدون ترس از قوه جبریه عهده دار است، هم چنین بقوانین خود احترام گذارده و با کمال جدیت مجری خواهد داشت.

و بعلاوه نوع بشر بحکم طبیعت تابع و مطیع قدرت است این است که در پیشگاه هر قدرت و قوتی بشر خاضع بوده و در قبال هر عظمتی زانوی تواضع بر زمین میگذارد و این يك غریزه و صفتی است که از همان روز های نخستین و عهد باستان در نهاد انسان کمون داشته و در هنگام ظهور قدرت بتمام معنی ظاهر میگردد. قانون هم چون از مظاهر قدرت است و از يك قدرت منظمی ظهور یافته و در يك ملتی انعکاس یافته بدینجهت مردم در پیشگاه قانون متواضع شده و سر تسلیم فرود می آورند پس احترامی که مردم از قانون مینمایند در حقیقت احترام از قدرت و اطاعتی است که از قانون دارند در واقع اطاعت از اولی الامر می باشد.

بعبارت ساده و عربیان نظر باینکه قانون جلوه از جلوات و مظهری از مظاهر قدرت میباشد بدینجهت بشر اطاعت قانون را عهده دار است.

انواع کیفر

علماء حقوق برای کیفر در جانی قائل شده‌اند .
چرا ؟ برای آنکه ناموس عام نشو و ارتقاء تمام شئون
نوع بشر را احاطه و با کمال سرعت آنها را شامل است
یکی از شئون اجتماعی بشر که از همان عهدهای باستان
پدید آمده است مسئله کیفر است ، همان طوریکه بشر
در امور تکوینی اجتماعی ، سیاسی ، تابع نشو و ارتقاء
و مطیع سیر تکاملی است در امور تشریحی و وضع قوانین
هم بایستی همین ناموس و رویه را تعقیب نماید .

هر دوی این نظریه‌ها علماء حقوق برای کیفر در جانی
قرار داده‌اند :

(۱) *Préventive* که ما آن را بکیفر احتیاطی

ترجمه مینمائیم ، این قبیل از کیفرها همان عملیات
پاسبان است که احتیاطاً برای جلوگیری از جرم مجری
نی گردد .

(۲) *Repressive* که ما آن را به کیفرهای تادیبی

ترجمه مینمائیم ، مانند : غرامت ، جریمه ، زندان چنانچه
در قانون کیفر و در بعضی مواد قانون مدنی باین قسمت
اشاره بلکه تصریح شده است .

و بالاخره طریق اکراه به تنفیذ و اجرای قوانین
مختلف و گوناگون است . ولی حکومت در مرحله
نخستین بایستی مردم را به عمل بمدلول قانون مجبور نماید
این رویه را علماء حقوق *Execution forcée Directe*
یعنی تنفیذ جبری مستقیم نامیده‌اند . مانند آنکه گواه را
کرها برای گواهی دادن حاضر نمایند و غیرها .

و در مرحله دومین بایستی عمل مخالف قانون را
باطل نماید ؛ این رویه را علماء حقوق *Execution forcée indirecte*
یعنی قهری غیر مستقیم نامیده‌اند .

در پاره از موارد کیفر بدنی و یا مالی برای متخلف
از قانون معین مینمایند تا عمل تنفیذ قانون کاملاً رعایت
شده باشد .

و بالاخره راه‌هایی که برای اکراه به تنفیذ قانون
در نظر گرفته‌اند بسیارولی ما آنچه امروز مورد قبول
تمام دانشمندان است اشاره نمودیم . در خاتمه برای تکمیل
نگارشات خود بطور اجمال تذکر میدهم که مستر
(بتنام انگلیسی که از دانشمندان عالی مقام علم حقوق
است) میگوید کیفر بچند قسم متقسم میگردد :

(۱) کیفر طبیعی *Phisycla* آن کیفری است که

از تحت قدرت بشر خارج و فقط دست طبیعت در آن
دخالت دارد مانند مرضی که در اثر بی اعتنائی باصول
بهداشت عارض میگردد .

(۲) کیفر سیاسی و یا قانونی *Political or legal*

آن کیفری است که دارای نص صریح قانونی باشد
مانند : انواع حبس ، اقسام جریمه‌های مالی ،

(۳) کیفر ادبی *Moral* آن کیفری است که در

نتیجه تنفر عمومی متوجه متخلف قانون میگردد .

(۴) کیفر دینی *Religions* آن کیفری است که

خدای تعالی بانسان میدهد .

و بالاخره از آنچه در این مقاله نگاشتیم معلوم
گردید ، که قانون عبارت است از مجموع قواعد عمومی
یک ملتی که برای حفظ نظام هیئت اجتماعی بر روی
محور آن حرکت مینمایند ، و بملاوه اطاعت از قانون
در انسان لازم و چنانچه تخلف از قانون نماید حکومت
شخص متخلف را باطاعت از قانون مجبور خواهد کرد .
بنابراین قوانین دینی ، ادبی ، طبیعی از تحت
این تعریف خارج و فقط اختصاص بقوانین موضوعه
خواهد داشت .

ملك . خلاقى